

یک روز که عیسی در کنار دریاچه جنیسارت ایستاده بود و جمعیت از هر سو بر او ازدحام می کردند تا کلام خدا را بشنوند، 2 در کنار دریا دو قایق دید که صیادان از آنها بیرون آمده، مشغول شستن تورهایشان بودند 3. پس بر یکی از آنها که متعلق به شمعون بود سوار شد و از او خواست قایق را اندکی از ساحل دور کند. سپس خود بر قایق نشست و به تعلیم مردم پرداخت 4. چون سخنانش به پایان رسید، به شمعون گفت: «قایق را به جایی عمیق ببر، و تورها



را برای صید ماهی در آب افکنید 5.» شمعون پاسخ داد: «استاد، همه شب را سخت تلاش کردیم و چیزی نگرفتیم. اما چون تو می گویی، تورها را در آب خواهیم افکند 6.» وقتی چنین کردند، آنقدر ماهی گرفتند که چیزی نمانده بود تورهایشان پاره شود! 7 از این رو، از دوستان خود در قایق دیگر به اشاره خواستند تا به یاری شان آیند. آنها آمدند و هر دو قایق را آنقدر از ماهی پر کردند که چیزی نمانده بود در آب فرو روند 8. چون شمعون پطرس این را دید، به پاهای عیسی افتاد و گفت: «ای خداوند، از من دور شو، زیرا مردی گناهکارم 9.» چه خود و همراهانش از واقعه صید ماهی شگفت زده بودند 10. یعقوب و یوحنا، پسران زبدي، نیز که همکار شمعون بودند، همین حال را داشتند. عیسی به شمعون گفت: «مترس، از این پس مردم را صید خواهی کرد 11.» پس آنها قایقهای خود را به ساحل راندند و همه چیز را ترک گفته، از پی او روانه شدند.

حرفه ماهیگیری حرفه سختی بود. ماهیگیران نه تنها بایستی با آبهای خروشان دریاچه دست و پنجه نرم می کردند، بلکه با مقامات نیز سر و کار داشتند، زیرا درست مانند امروز، ماهیگیران مجبور بودند مالیات بپردازند و مجوز دریافت کنند و در مورد حقوق ماهیگیری با دولت مذاکره کنند. علاوه بر این، ماهیگیری حرفه سختی بود که نویسنده رومی، سیسرو، آن را یکی از منفورترین شغل ها توصیف می کرد، زیرا ظاهراً ماهیگیران همیشه بوی بدی می دادند. پطرس، یعقوب و یوحنا نوعی صنف ماهیگیران تشکیل داده بودند تا بتوانند همه این سختی ها را با هم تحمل کنند. چیزی که آنها نمی دانستند این بود که هر سه نفر بعداً شاگردان کلیدی عیسی خواهند بود. زیرا عیسی دقیقاً همین گروه بدبو از ماهیگیران را به عنوان نزدیکترین یاران خود انتخاب کرد. بنابراین، دعوت این سه شاگرد مهم برای یک کلیسا از اهمیت ویژه ای برخوردار است و به ما نشان می دهد که چگونه می توانیم به عنوان مسیحی و پیرو عیسی زندگی و کار کنیم.

از فراخوان شاگردان عیسی، می توانیم سه جنبه را شناسایی کنیم که هنوز هم برای ما به عنوان یک کلیسا در حال حاضر صدق می کنند:

۱. ما بسیار تلاش می کنیم و کار سخت انجام می دهیم و به نظر می رسد که کار ما بی فایده است.

۲. کار ما از طریق کلام عیسی در امان است.

۳. داستان عیسی همیشه پیچ های شگفت انگیزی دارد.

۱. در بخش اول داستان، عیسی با وارد شدن به قایق وارد زندگی روزمره ماهیگیران شد. عیسی در قایق پطرس نشست و سختی‌ها و عدم موفقیت کامل این حرفه را مشاهده کرد. و در حالی که ماهیگیران در ساحل نشسته بودند و تورهای خالی خود را بررسی و تعمیر می‌کردند، عیسی از قایق موعظه می‌کرد. معمولاً ماهیگیری در خلیج کوچک انجام می‌شد، بنابراین دریا و ساحل یک سالن عالی با آکوستیک بهینه برای موعظه عیسی فراهم می‌کردند. این واقعیت که عیسی به طور طبیعی وارد قایق پطرس شد و موعظه کرد، گواه این واقعیت است که پطرس با او آشنا بود. عیسی نه تنها شناخته شده بود، بلکه مورد احترام نیز بود، زیرا قبلاً مادرزن پطرس را از یک بیماری جدی شفا داده بود. همانطور که عیسی موعظه می‌کرد و ماهیگیران مشغول تعمیر تورهای خالی خود بودند، ناگهان عیسی مستقیماً آنها را خطاب قرار داد. و این بار موعظه‌ای در کار نبود، بلکه یک نصیحت بسیار کاربردی بود: آنها بایستی همه چیز را رها می‌کردند و دوباره به ماهیگیری می‌رفتند. پطرس بلافاصله با استفاده از این عبارت معروف مخالفت کرد: «تمام شب زحمت کشیدیم و کار کردیم، اما چیزی نگرفتیم.» جالب اینجاست که پولس این کلمه یونانی پطرس، *kopiaō*، به معنی کار و تلاش را که کار خودش را توصیف می‌کند، برداشت و از آن به بعد برای توصیف خود کار کلیسا استفاده کرد. بنابراین، این کلمه به یک اصطلاح کلیسایی تبدیل شده و نشان می‌دهد که کار در کلیسا چگونه پیش می‌رود: یعنی با زحمت و کار زیاد و بعد از آن با تورهای خالی مانده. من معتقدم که همه ما این تجربه تورهای خالی را خیلی خوب می‌شناسیم. به ویژه وقتی تلاش‌هایمان بی جواب می‌ماند یا وقتی همه کار فقط بر دوش تعداد کمی از افرادی می‌افتد که باید زحمت بکشند، و سپس آنها خسته می‌شوند و از خود می‌پرسند: «اگر قرار است همه چیز فاجعه‌بار باشد، چرا باید اصلاً ادامه دهیم؟» بسیاری از کارهایی که ما انجام می‌دهیم با عقل سلیم جور در نمی‌آید. بنابراین، همیشه وسوسه زیادی وجود دارد که بادبان‌هایمان را با بادهای غالب تنظیم کنیم یا از احساسات خودمان پیروی کنیم، چرا که به نظر می‌رسد اینطور همه چیز بسیار روان‌تر و بدون مشکل پیش می‌رود. به نظر من ما باید دائماً به عنوان کلیسا یاد بگیریم که به ترفندهای عقل انسانی تکیه نکنیم، بلکه به کسی که با ما در قایق است تکیه کنیم: یعنی عیسی. ما باید این کار را انجام دهیم با وجود این که با عقل سلیم ما مطابقت ندارد. ما باید این کار را انجام دهیم چون آنچه عیسی از ما می‌خواهد، فراتر از تمام تلاش‌ها، زحمات، دانش و توانایی‌های ماست. او ما را فرا می‌خواند تا به کلام خالق خود تکیه کنیم.

۲. پطرس در اولین روز دعوت خود بر سر یک دوراهی حیاتی ایستاده است. بر اساس دانش انسانی خود، او واقعاً بایستی بگوید: «عیسی، ممکن است درست باشد که تو یک نجار هستی، زیرا این حرفه ای است که تو آموخته‌ای. اما من یک ماهیگیر هستم، و با تمام احترامی که برایت دارم، فکر می‌کنم منطقی نیست که دوباره در روز به ماهیگیری بروم!» اما پطرس این کار را نکرد؛ در عوض، با وجود همه مخالفت‌ها، گفت: «اما چون تو می‌گویی، تورها را در آب خواهیم افکند.» بین عبارت «تو می‌گویی» و جمله‌ی قبل از آن، «ما تمام شب را بدون موفقیت ماهیگیری کردیم»، یک کلمه‌ی کوچک اما مهم نهفته است: «اما». این «اما» در سراسر کتاب مقدس امتداد دارد. این «اما»ی ایمان است که دو واقعیت را، بدون انکار هیچ‌کدام از آنها، در کنار هم قرار می‌دهد. از یک سو، واقعیت تلخ زندگی روزمره وجود دارد که به نظر می‌رسد با کلام خدا در تضاد است: تورهای خالی، مردم خسته، شبی از تلاش بی‌ثمر. از سوی دیگر، کلام خدا وجود دارد که ناپیدا، ساکت و در عین حال قدرتمند است. نویسنده‌ی مزمور ۷۳ این «اما» را از تجربه‌ی خود می‌داند. او قبلاً توصیف می‌کند که این چالش تزلزل‌ناپذیر است. او این را صریحاً می‌گوید: شریبان کامیاب می‌شوند، صالحان رنج می‌برند، و ایمان بی‌ارزش به نظر می‌رسد. و سپس، در بحبوحه این سوگواری، چرخش پیش می‌آید و نویسنده می‌گوید: «با این حال، من همیشه با تو هستم؛ تو دست راست مرا می‌گیری»

(مزمور ۷۳، ۲۲). و حتی عمیق‌تر: «جسم و دلم زائل می‌شود، اما خدا صخره دلم و نصیب من است تا ابد» (مزمور ۷۳، ۲۶) این همان «اما»یی است که از پطرس شنیدیم. نه «اما»یی از روی ساده‌لوحی که مشکل را نادیده می‌گیرد. بلکه «اما»یی از روی اعتماد که مشکل را نام می‌برد و با این حال بیشتر از آن به خدا توکل می‌کند. پولس نیز این «اما» را می‌شناسد. در دوم قرنتیان ۸:۴-۹ می‌نویسد: «ما از هر سو سخت تحت فشاریم، اما خرد نشده‌ایم؛ متحیر، اما دلسرد نشده‌ایم؛ آزار دیده‌ایم، اما رها نشده‌ایم؛ زمین خورده‌ایم، اما نابود نشده‌ایم.» این همان الگوی اعتقادی است: واقعیت شکست و واقعیت خدا در کنار من. هر دو درست، هر دو در کنار هم وجود دارند، و خدا حرف آخر را می‌زند.

از این «اما» می‌فهمیم که کلیسا بر چه اساسی زنده است. کلیسا بر اساس یک پروژه موفق پس از دیگری زنده نیست. و همچنین بر اساس تقلید از این یا آن فلسفه، علم یا نبوغ انسانی زنده نیست، بلکه بر اساس کلام عیسی زنده است، کلامی که به طور نامحسوس و آرام در میان جامعه‌ای از ماهیگیران بدبو معجزه می‌کند. این کلام عیسی معجزه واقعی در کل داستان است، معجزه‌ای که همه چیز دیگر را تغییر داده و تحت تاثیر قرار می‌دهد. بدون معجزه کلام عیسی، کلیسا نمی‌تواند وجود داشته باشد. ممکن است بسیار موفق به نظر برسد، اما اگر بدون کلام عیسی باقی بماند، یا سعی کند باقی بماند، واقعاً زنده نیست.

وقتی پطرس گفت: «به کلام تو»، اعترافی کرد که قرار است برای همیشه معتبر باشد. با این کار، او نشان داد که ما در کلیسا نمی‌توانیم بدون این کلام خدا کاری انجام دهیم. این کلام، کلام ما نیست. این کلمه‌ای است که در پس تمام موجودات در خلقت قرار دارد. همچنین این کلمه‌ای است که ما را به عنوان یک کلیسا به وجود آورده است. از ما چیزی بیش از گوش دادن به این کلام پروردگاران و پیروی از او خواسته نمی‌شود. پطرس با دانش ماهیگیری خود می‌دانست که انداختن تور در طول روز کاملاً بی‌معنی است، زیرا در آن زمان ماهی‌ها در اعماق دریاچه هستند. وقتی او به هر حال این کار را انجام داد، به دانش ماهیگیری خود تکیه نکرد، بلکه به کلام خداوند عیسی، که معجزات انجام می‌دهد.

۳. اما داستان بخش شگفت‌انگیز دیگری نیز دارد. چرخش اینجا نیست که ماهیگیران با تورهای پر به خانه برمی‌گردند و از این پس زندگی بی‌دغدغه‌ای خواهند داشت. این تنها یک طرف داستان است. چرخش واقعاً شگفت‌انگیز تر است. این است که همه چیز دیگر را تغییر می‌دهد. پطرس اعتراف دومی کرد که برای ما به عنوان یک کلیسا از اهمیت اساسی برخوردار است: «وقتی شمعون پطرس این را دید، به پای عیسی افتاد و گفت: 'خداوندا، از من دور شو! من مردی گناهکار هستم.'» از این اعتراف، می‌بینیم که پطرس نه تنها تصدیق می‌کند که عیسی خداوند است. او همچنین متوجه می‌شود که خودش واقعاً نمی‌تواند هیچ ارتباطی با این خداوند داشته باشد. «من یک مرد گناهکار هستم!» در آن لحظه، پطرس تجربه می‌کند که خود خدا از طریق عیسی حضور دارد. و او فوراً غیرممکن بودن آن را درک می‌کند: خدا و انسان در کنار هم، در یک قایق، غیرممکن است! نه طبق درک آن زمان، و نه برای ما. چیزی باید بشکند. و بنابراین پطرس می‌گوید: «تو باید بروی! جلال تو و انسانیت من با هم سازگار نیستند!» عیسی با پطرس مخالفت نمی‌کند. او می‌داند که پطرس گناهکار است و تمام تقصیرات خود را می‌داند. معجزه این است که عیسی به او می‌گوید: «من هنوز در کنار تو هستم. با وجود گناهانت، در کنار تو ایستاده‌ام!» و این

معجزه‌ای است که در کلیسا باقی مانده است. عیسی فقط با گناهکاران غذا نمی‌خورد. او همچنین افرادی مانند آنها را مأمور می‌کرد تا پیام‌آور او باشند. ما پیام‌آوران در کلیسا گناهکارانی نیستیم که پرهیزگار شده باشیم، بلکه هنوز در وجود خود گناهکار هستیم. و معجزه این است که عیسی با آنها وارد قایق می‌شود و با این حال در چنین افرادی، با چنین افرادی و از طریق چنین افرادی کار می‌کند.

پطرس، یوحنا و یعقوب در روز بزرگترین موفقیتشان مأموریتی دریافت کردند. قرار شد آنها همه چیز را رها کنند و از عیسی پیروی کنند. قرار شد آنها صیاد انسان‌ها شوند. لوقا روشن می‌کند که به جای ماهی، آنها افراد زنده را صید می‌کردند. آنها همه این کارها را داوطلبانه انجام دادند. به مدت سه سال، آنها توانستند در کنار عیسی بایستند و از او بیاموزند. پس از آن، آنها نگفتند: «متشکریم، عیسی، اکنون همه چیز را می‌دانیم و می‌توانیم به تنهایی ادامه دهیم.» نه، برعکس. آشکار بود که از آن پس آنها همیشه به کلام او تکیه خواهند کرد و بدون این عیسی که با آنها در قایق است، قادر به کار نخواهند بود. روشن بود که آنها همیشه بارها و بارها به عنوان گناهکاران ناقص در مقابل او خواهند ایستاد. اما آنها همیشه در کلام او به جاهایی خواهند رفت که از نظر انسانی، غیرممکن به نظر می‌رسد. آمین.